

نقش دیوان عدالت اداری

در پیشگیری

از فساد اداری



دکتر مهدی حاج محمودعطار

دکترای تخصصی حقوق کیفری و جرم‌شناسی
مدرس دانشگاه و مشاور حقوقی

گسترش حجم مداخلات دولت در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و اداری، ضرورت ایجاد سازوکارهای مؤثر برای کنترل قانونی بودن تصمیمات و اقدامات دستگاه‌های اجرایی را دوچندان کرده است. در نظام حقوقی ایران، دیوان عدالت اداری به موجب اصل ۱۷۳ قانون اساسی، مهم‌ترین مرجع قضایی برای نظارت بر عملکرد اداری دولت و حمایت از حقوق شهروندان در برابر تصمیمات و اقدامات غیرقانونی دستگاه‌های عمومی به شمار می‌رود.

اگرچه وظیفه سنتی این نهاد، رسیدگی به شکایات اشخاص و ابطال مقررات خلاف قانون است، اما در رویکردهای نوین حقوق عمومی، دیوان عدالت اداری نقشی فراتر از یک مرجع حل اختلاف ایفا می‌کند و به یکی از ابزارهای تحقق حکمرانی مطلوب، شفافیت، پاسخگویی و پیشگیری از فساد اداری تبدیل شده است. فساد اداری غالباً از تصمیمات غیرقانونی، سوءاستفاده از اختیارات، تبعیض، فقدان شفافیت و ضعف پاسخگویی سرچشمه می‌گیرد.

هرچه امکان نظارت قضایی بر تصمیمات اداری مؤثرتر باشد، احتمال بروز فساد نیز کاهش می‌یابد. از این منظر، دیوان عدالت اداری صرفاً مرجع جبران خسارت اشخاص نیست، بلکه با کنترل قانونی بودن اقدامات اداری، اصلاح رویه‌های نادرست، ابطال مقررات مغایر قانون و ایجاد وحدت رویه، نقش مهمی در پیشگیری از فساد ایفا می‌کند. دیوان عدالت اداری از چند جهت در تحقق حکمرانی مطلوب اثرگذار است. نخست، با تضمین اصل حاکمیت قانون، مانع از خودسری و تجاوز مراجع اداری از حدود اختیارات قانونی می‌شود. دوم، با حمایت مؤثر از حقوق شهروندان، اعتماد عمومی به نظام اداری و قضایی را تقویت می‌کند. سوم، با ابطال بخشنامه‌ها و آیین‌نامه‌های غیرقانونی، از استمرار تصمیمات فساد زا جلوگیری می‌کند. چهارم، با ایجاد رویه‌های قضایی منسجم، امنیت حقوقی و قابلیت پیش‌بینی تصمیمات اداری را افزایش می‌دهد. با وجود این ظرفیت‌ها، دیوان عدالت اداری با چالش‌هایی نیز روبه‌روست؛ از جمله افزایش حجم پرونده‌ها، طولانی بودن فرآیند رسیدگی، دشواری اجرای برخی آراء و محدود بودن نظارت پیشگیرانه.

این عوامل می‌توانند از اثربخشی دیوان در تحقق اهداف خود بکاهند. برای ارتقای نقش دیوان عدالت اداری، اصلاح فرآیندهای رسیدگی، توسعه دادرسی الکترونیک، تقویت ضمانت اجرای آرای دیوان، بهره‌گیری از سامانه‌های هوشمند تحلیل داده، افزایش شفافیت آرای قضایی و تعامل مؤثر با نهادهایی مانند سازمان بازرسی کل کشور، دیوان محاسبات کشور و دستگاه‌های نظارتی، ضروری به نظر می‌رسد.

در نهایت، دیوان عدالت اداری زمانی می‌تواند نقش واقعی خود را در حکمرانی مطلوب ایفا کند که از یک مرجع صرفاً واکنشی به نهادی فعال در پیشگیری از فساد، اصلاح ساختارهای اداری و ارتقای کیفیت مدیریت عمومی تبدیل شود.

در چنین شرایطی، این نهاد نه تنها حافظ حقوق شهروندان، بلکه یکی از ارکان اساسی سلامت اداری و توسعه پایدار کشور خواهد بود.

اولین روزنامه حقوقی کشور

آفتاب حقوقی

سقوط عدالت در نیویورک:

آیا کریم‌خان قربانی

«حق طلبی» شد؟

نوشتاری از: دکتر محمد رضا حاج ابوالقاسمی

پژوهشگر، کارشناس روابط بین‌الملل،

مدیریت ارتباطات و رسانه صفحه ۲

شنبه ۲۴ مردادماه ۱۴۰۵ سال اول شماره ۲۵

مالیات، حقوق دولت می‌باشد چرا مردم پرداخت بخشی از درآمد خود

تحت عنوان مالیات را ناعادلانه می‌دانند؟

فرار مالیاتی!

آفتاب حقوقی- منصور مظفری*: همگان می‌دانند بخشی از درآمدهای دولت از محل دریافت مالیات است. مالیات از حقوق دولت و حاکمیت می‌باشد و پرداخت مالیات به عنوان بخشی از درآمدهای مردم که کسبه جزء تا تاجر را شامل می‌شود از جمله تکالیف در برابر دولت است. حال چرا مردم پرداخت مالیات را ناعادلانه می‌دانند و فرار مالیاتی دارند هرچند می‌دانند هرچقدر به دولت کمک نمایند باعث توسعه بیشتر کشور می‌شود. حال چه شخصی یا اشخاصی مقصر هستند دولت یا مردم؟ هر شخصی موظف است بخشی از درآمد خود را جهت تأمین هزینه‌های عمومی و حفظ منابع اقتصادی و اجتماعی به دولت بدهد. پرداخت مالیات که از سوی اشخاص پرداخت می‌شود به تقویت حوزه مالی کشور منجر خواهد شد. پرداخت مالیات باید عمومیت داشته و شامل تمامی اشخاص به میزان ثروت و درآمدها باشد و هیچ شخصی نباید از پرداخت مالیات معاف باشد البته چنانچه افرادی که برخوردار نیستند و ناتوان هستند چنانچه معاف شوند عین عدالت مالیاتی است. منظور از معافیت اشخاص خاص جامعه است که معافیت آنها باعث ایجاد فساد و رقابت ناعادلانه در کسب و کار می‌شود که خود یک گزارش مبسوط را طلب می‌کند.

وقتی صحبت از این می‌شود که پرداخت مالیات برای افراد جامعه تکلیف است در کنار آن نیز حق وجود دارد و این حق با آموزش در حوزه مالیاتی به وجود می‌آید. **زیرا مردم باید اطلاع کافی از نحوه مصرف مالیات پرداختی داشته باشند و عدم آگاهی و اطلاع رسانی از نحوه محاسبه و مصرف باعث خواهد شد موازنه تکلیف و حق بهم بخورد و بنیان اجتماعی متزلزل گردد و می‌توان به صراحت گفت آموزش شهروندان و اطلاع رسانی از نحوه محاسبه و مصرف، حلقه مفقوده در این حوزه است** هرچند در این چند سال کارهای بسیاری انجام شده ولی متأسفانه فرصت‌های بسیاری از دست رفته است.

از جمله اقشاری که می‌توانند در این حوزه به کمک دولت آمده و مردم را آموزش دهند قشر فرهیخته حقوقدان اعم از اساتید دانشگاه، وکلا و کارشناسان رسمی دادگستری می‌باشند. سازمان‌های متولی از جمله سازمان امور مالیاتی می‌توانند با آموزش تخصصی و اطلاع رسانی با این قشر مورد اعتماد جامعه آموزش و اطلاع رسانی را بسط دهد تا مردم به حق خود برسند. برای جلوگیری از فرار مالیاتی بدون آموزش و توجیه مردم به ویژه مالیات‌دهندگان هزینه‌های بسیاری برای دولت و جامعه خواهد داشت.



دکتر محمدرضا حاج ابوالقاسمی
پژوهشگر، کارشناس روابط بین الملل، مدیریت
ارتباطات و رسانه

سقوط عدالت در نیویورک:

آیا کریم خان قربانی «حق طلبی» شد؟

نفع برکناری تغییر دهد.

برکناری یا اعدام حقوقی؟

۲ مرداد ۱۴۰۵، روزی بود که عدالت بین‌المللی در نیویورک دفن شد. برکناری کریم‌خان با رای اکثریت، نه یک اقدام اصلاحی، بلکه یک «پیام» بود. پیام به تمام دادستان‌های آینده: «هر کسی که بخواهد از خط قرمزهای ما عبور کند و نتانیاها را به سوی میز عدالت بکشانند، جایگاهش در این دیوان نیست.»

برکناری او، در واقع تلاش برای «بستن پرونده غزه» است. اگر دادستانی که حکم جلب صادر کرده برکنار شود، مسیر برای دادستان بعدی هموار می‌شود تا پرونده‌ها را به بهانه «صلح» یا «تغییر رویکرد» بایگانی کند. این یعنی بازگشت به دوران تاریک «عدالت گزینشی»؛ جایی که فقط بازندگان جنگ محاکمه می‌شوند و پیروزان، جنایاتشان را به عنوان «دفاع مشروع» توجیه می‌کنند. برکناری کریم‌خان از نظر حقوقی و سیاسی تأثیرات متفاوتی بر اعتبار حکم جلب نتانیاها دارد. برای بررسی دقیق این موضوع، باید بین «اعتبار قانونی حکم» و «اراده سیاسی برای اجرای آن» تفکیک قائل شویم:

۱. از نظر حقوقی، حکم همچنان پابرجاست. از نظر فنی و قانونی، حکم جلب صادر شده توسط دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) وابسته به شخص دادستان نیست، بلکه وابسته به «تصمیم قضایی دیوان» است.

– تداوم رویه‌ها: در ساختار دیوان‌های بین‌المللی، وقتی یک حکم توسط قضات صادر می‌شود، این حکم یک سند قانونی رسمی است. تغییر دادستان به معنای ابطال احکام قبلاً صادر شده نیست.

– مسئولیت دادستانی بعدی: دادستان جدید موظف است پرونده‌های جاری را دنبال کند. مگر اینکه دادگاه با دلیل قانونی (و نه سیاسی)، حکم را لغو کند. بنابراین، از نظر متنی و قانونی، حکم جلب نتانیاها همچنان معتبر است و کشورهای عضو دیوان همچنان موظف به اجرای آن (در صورت حضور متهم در خاکشان) هستند.

۲. از نظر سیاسی: ایجاد فرصت برای «تخفیف» یا «بایگانی» جایی که برکناری کریم‌خان تأثیر منفی می‌گذارد، در «اراده اجرایی» است. خطر اصلی در اینجا نه در ابطال قانونی حکم، بلکه در تغییر رویکرد دادستان جدید است:

– تغییر اولویت‌ها: دادستان بعدی ممکن است تحت فشار کشورهای قدرتمند (به ویژه آمریکا)، پرونده غزه را در اولویت‌های پایین قرار دهد یا تحقیقات را به گونه‌ای پیش ببرد که منجر به «تسهیل صلح» شود تا «مجازات جنایتکاران».

– توجیه برای کشورهای عضو: برخی کشورهای عضو دیوان که پیش از این نسبت به اجرای حکم جلب نتانیاها تردید داشتند، اکنون می‌توانند از برکناری کریم‌خان (و اتهاماتی که به او زده شد) به عنوان بهانه‌ای برای زیر سؤال بردن «بی‌طرفی» یا «صحت» تحقیقات او استفاده کنند تا از اجرای حکم شانه خالی نمایند.

۳. اثر بر اعتبار بین‌المللی

برکناری کریم‌خان درست پس از اقدام جسورانه او علیه مقامات اسرائیل، این پیام را به جهان می‌رساند که «هزینه پرداختن برای عدالت در برابر قدرت‌های بزرگ، بسیار زیاد است». این اتفاق می‌تواند باعث شود که:

– ترس در دادستانی جدید: دادستان بعدی ممکن است با ترس از سرنوشت کریم‌خان، در اتخاذ تصمیمات جسورانه‌تر محتاط‌تر عمل کند.

– سقوط اعتماد: بخشی از جامعه جهانی ممکن است احساس کنند که دیوان کیفری بین‌المللی ابزاری در دست قدرت‌هاست و هرگاه کسی بیش از حد به حقیقت نزدیک شود، حذف خواهد شد.

تقویت مقاومت حقوقی در سطح بین‌المللی، نیازمند تغییر

در تاریخ حقوق بین‌الملل، لحظاتی وجود دارد که ترازوی عدالت نه با شواهد و مدارک، بلکه با فشارهای سیاسی و لابی‌های پشت‌پرده جابه‌جا می‌شود. برکناری کریم اسد احمدخان، دادستان دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)، در نشست فوق‌العاده دولت‌های عضو در نیویورک، تنها یک تغییر رویه مدیریتی نیست؛ بلکه زلزله‌ای است که بنیان‌های «عدالت جهانی» را تکان داد. اما پرسش اصلی این است: آیا ما با یک پرونده اخلاقی رو به رو هستیم یا با یک «پاپوش سیاسی» طراحی شده برای نجات دادن جنایتکارانی که تا دیروز دست‌نخورده بودند؟

مردی که خط قرمزها را شناخت

کریم‌خان وقتی در خرداد ۱۴۰۰ سکان دادستانی را به دست گرفت، بسیاری او را به عنوان چهره‌ای تعاملی و شاید محافظه‌کار می‌شناختند. اما کسی گمان نمی‌کرد که این تعامل‌گرایی، پیش‌درآمدی برای یک جسارت تاریخی باشد. او مردی بود که متون اسلامی و شیعی را می‌شناخت و درک عمیقی از جهان غیرغربی داشت؛ ویژگی‌ای که او را از نگاه تک‌بعدی و غرب‌محور دادستان‌های پیشین متمایز می‌کرد.

او ابتدا با گام‌های کوچک شروع کرد، اما در اوکراین نشان داد که می‌تواند در برابر قدرت‌های غیرغربی بایستد و این اقدام، در واقع «بلیط ورود» او به باشگاه مورد اعتماد غرب بود. غرب تصور می‌کرد کریم‌خان فرمول بازی را بلد است: «جنایت‌های غیرغربی دیده شوند و جنایت‌های غرب یا متحدانش، نادیده گرفته شوند». اما اشتباه بزرگ قدرت‌ها اینجا بود که فکر کردند جسارت کریم‌خان تنها محدود به روسیه است.

غزه؛ جایی که ماسک‌ها افتاد ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ و آغاز کشتار جمعی در غزه، نقطه چرخش زندگی حرفه‌ای کریم‌خان بود. برای ماه‌ها، سکوت دیوان کیفری بین‌المللی، صدای فریادهای کودکان غزه را خفه می‌کرد. اما زمانی که فشار افکار عمومی جهان به اوج رسید و کریم‌خان از گذرگاه رفح بازدید کرد، او دیگر فقط یک کارمند سازمان ملل نبود؛ او شاهد عینی یک نسل‌کشی بود. تصمیم او برای درخواست حکم جلب بنیامین نتانیاها و گالانت در اردیبهشت ۱۴۰۳، بمب ساعتی‌ای بود که در قلب تل‌آویو و واشینگتن فعال شد. برای نخستین بار در تاریخ، رده‌بالترین مقامات رژیم صهیونیستی با اتهام جنایات جنگی روبرو شدند. این یک پیروزی حقوقی بود، اما در دنیای سیاست، «پیروزی بر قدرتمندان»، یعنی «هدف قرار گرفتن توسط آن‌ها».

تراژدی اتهامات؛ پاپوش یا واقعیت؟

همان زمانی که پرونده نتانیاها در حال پیشروی بود، ناگهان روایت‌های متفاوتی درباره «آزار و تعرض جنسی» توسط دادستان مطرح شد. در دنیای ژورنالیسم سیاسی، زمان‌بندی (Timing) همه چیز است. آیا تصادفی است که اتهامات شخصی دقیقاً زمانی برانگیخته می‌شوند که دادستان در حال تیغ کشیدن علیه اسرائیل است؟

تاریخ به ما می‌آموزد، وقتی قدرت‌های سیاسی نمی‌توانند «استدلال‌های حقوقی» یک شخص را رد کنند، به «شخصیت» او حمله می‌کنند. ترور شخصیت (Character Assassination) قدیمی‌ترین ابزار حذف مخالفان است. در پرونده کریم‌خان، ما با یک الگوی کلاسیک روبرو هستیم:

۱. ایجاد بحران اخلاقی برای تخریب چهره.
۲. استفاده از رسانه‌های جریان اصلی برای بازتاب گسترده اتهامات.
۳. فشار بر دولت‌های عضو برای برکناری سریع تحت عنوان «حفاظت از اخلاقیات دیوان».

حتی پس از آنکه کمیته‌های مربوطه اتهامات را رد کردند، اما بازی تغییر کرد. ظهور ناگهانی شاکی ناشناس در آخرین لحظات پیش از نشست نیویورک، نشان‌دهنده یک عملیات مهندسی شده بود تا فضای رسانه‌ای را به شدت علیه او کند و رای‌گیری را به

استراتژی از «اعتراض‌های پراکنده» به «حملات حقوقی سازمان‌یافته» است. برای اینکه فشار بر رژیم صهیونیستی از حالت شعار خارج شده و به نتایج عملی (مانند تحریم‌ها یا محاکمات) تبدیل شود، باید در چندین لایه به‌صورت موازی عمل کرد:

۱. جابه‌جایی از «حقوق بشر» به «حقوق کیفری»: بسیاری از فعالان در سطح بین‌المللی بر روی «نقض حقوق بشر» تمرکز می‌کنند که اغلب با پاسخ‌های کلیشه‌ای مانند «حق دفاع از خود» مواجه می‌شود. راهکار جایگزین، تمرکز بر «حقوق کیفری» (Criminal Law) است:

– تمرکز بر جنایات جنگی: به جای صحبت کلی از بی‌عدالتی، باید بر روی مفاهیم حقوقی دقیق مانند «نسل‌کشی» (Genocide)، «جنایات علیه بشریت» و «جنایات جنگی» تأکید شود. این مفاهیم در اساسنامه ی رم (قوانین ICC) تعریف شده‌اند و راه گریز قانونی کمتری دارند.

– مستندسازی استاندارد: جمع‌آوری شواهد باید به گونه‌ای باشد که در دادگاه‌های بین‌المللی پذیرفته شود (رایت زنجیره حفاظت از شواهد)، نه فقط برای انتشار در رسانه‌ها.

۲. استفاده از «حکم صلاحیت سراسری»: منتظر ماندن برای دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) که تحت تأثیر سیاست‌های قدرت‌هاست، کافی نیست. راهکار جایگزین، استفاده از صلاحیت سراسری در دادگاه‌های ملی کشورهای مختلف است:

– شکایت در دادگاه‌های داخلی: طبق قانون برخی کشورها (مانند بلژیک، آلمان یا اسپانیا)، دادگاه‌های آن‌ها صلاحیت دارند جنایتکاران جنگی را، حتی اگر جنایت در خارج از خاک آن‌ها رخ داده باشد، محاکمه کنند.

– فشار بر دولت‌های میزبان: تحریک فعالان حقوقی در کشورهای اروپایی برای ارائه‌ی شکایت‌های شخصی علیه مقامات صهیونیستی در دادگاه‌های ملی آن کشورها، باعث می‌شود این مقامات حتی برای سفرهای کوتاه، با خطر بازداشت مواجه شوند. ۳. گسترش جبهه «دولت‌های شاکی»: فشار تک‌بعدی (توسط یک یا دو کشور) به راحتی خنثی می‌شود. مقاومت حقوقی باید به صورت «اکوسیستم دولتی» عمل کند:

– اتحاد در دیوان دادگاه بین‌المللی (ICJ): حمایت از پرونده‌هایی مانند پرونده آفریقای جنوبی علیه اسرائیل در ICJ. هرچه تعداد کشورهای دخیل در یک پرونده بیشتر شود، فشار بر دادگاه برای صدور احکام سخت‌گیرانه‌تر (مانند دستورات اضطراری برای توقف جنگ) افزایش می‌یابد.

– اتحاد کشورهای جنوب جهانی: ایجاد یک بلوک حقوقی از کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین که استعمارزدگی را اولویت می‌دانند و فشار را از طریق سازمان ملل و مجمع عمومی افزایش دهند.

۴. فشار بر «شرکای اقتصادی و تکنولوژیک»: مقاومت حقوقی نباید فقط متوجه سیاستمداران باشد، بلکه باید به سراغ شرکت‌ها برود:

– شکایت از شرکت‌های تأمین‌کننده: شکایت از شرکت‌های اسلحه‌سازی یا تکنولوژی‌هایی که ابزارهای کشتار را تأمین می‌کنند، با استناد به «همکاری در جنایات جنگی».

– به چالش کشیدن قراردادهای تجاری: استفاده از قوانین مربوط به «سرمایه‌گذاری مسئولانه» برای مجبور کردن بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ به خروج سرمایه از رژیم صهیونیستی به دلیل نقض مکرر قوانین بین‌المللی.

۵. جنگ روایت‌ها در فضای حقوقی: باید روایت «دفاع مشروع» رژیم صهیونیستی را با استدلال‌های حقوقی شکست داد:

– به چالش کشیدن تعریف «تروریسم»: بازتعریف مفاهیم در فضای بین‌المللی تا مقاومت در برابر اشغالگری، طبق قوانین سازمان ملل (حق تعیین سرنوشت)، به عنوان یک حق قانونی به رسمیت شناخته شود.

ادامه از صفحه قبل

– آموزش حقوقی برای فعالان: تجهیز فعالان حقوق بشر به ابزارهای تخصصی حقوق بین‌الملل تا بتوانند در محیط‌های دیپلماتیک، با زبان تخصصی و مستند، استدلال‌های طرف مقابل را ابطال کنند.

مقاومت حقوقی زمانی اثرگذار است که «هزینه‌ی جنایت» را برای رژیم صهیونیستی بالا ببرد. وقتی مقامات صهیونیستی بدانند که نه تنها در ICC، بلکه در دادگاه‌های ملی کشورهای مختلف تحت تعقیب هستند و سرمایه‌گذارانشان با پرونده‌های حقوقی مواجه می‌شوند، آنگاه فشار حقوقی به یک ابزار فشار عملی تبدیل خواهد شد.

دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) از زمان تأسیس خود در سال ۲۰۰۲، همواره در مرکز تقابل میان «یده‌آل‌های حقوقی» و «واقعیت‌های سیاسی» بوده است. اگرچه برکناری رسمی یک دادستان با رای اکثریت دولت‌های عضو (مانند مورد کریم‌خان) اتفاقی نادر و بی‌سابقه است، اما تاریخ دیوان مملو است از؛ فشارهای سیاسی شدید، تهدیدها و استعفاهایی که تحت فشار محیطی رخ داده‌اند.

برای درک بهتر، باید به موارد زیر توجه کرد:

۱. لوییس اوکامپو (Luiz Ocampo) و فشار قدرت‌های بزرگ : ایشان نخستین دادستان دیوان، هرگز برکنار نشد، اما دوران فعالیت او (۲۰۱۲-۲۰۰۳) نمونه بارز «سیاست در برابر عدالت» بود.

– فشار آمریکا: در دوران اوکامپو، ایالات متحده فشار شدیدی برای متوقف کردن تحقیقات در مورد نیروهای آمریکایی در افغانستان وارد کرد. حتی «قانون حمایت از خدمه آمریکایی» تصویب شد که به وزارت دفاع آمریکا اجازه می‌داد برای نجات نیروهای آمریکایی از بازداشت ICC، از هر وسیله‌ای (حتی نظامی) استفاده کند. نتیجه آنکه اوکامپو در بسیاری از پرونده‌ها مجبور شد بین «تعقیب حداکثری» و «واقع‌گرایی سیاسی» تعادل برقرار کند، که باعث شد بسیاری از منتقدان او را به «محافظه‌کاری در برابر قدرت‌ها» متهم کنند.

۲. فاتو بن‌سودا و جنگ با آمریکا: ایشان، دومین دادستان دیوان، شاید بیشترین فشار سیاسی مستقیم را در تاریخ این نهاد تجربه کرد.

– تحریم‌های بی‌سابقه: وقتی بن‌سودا تصمیم گرفت تحقیقات درباره جنایات احتمالی نیروهای آمریکایی در افغانستان (به ویژه شکنجه‌ها در زندان‌های سیا) را پیش ببرد، دولت ترامپ در سال ۲۰۲۰ واکنش تند و بی‌سابقه‌ای نشان داد.

– سیاست ترامپ: دولت آمریکا نه تنها تحقیقات را محکوم کرد،

بلکه تحریم‌های اقتصادی و ممنوعیت سفر را علیه فاتو بن‌سودا و کارکنان ارشدش وضع کرد. این اولین بار بود که یک قدرت جهانی، یک مقام قضایی بین‌المللی را به عنوان «دشمن» تحریم می‌کرد.

– نتیجه: بن‌سودا با وجود این فشارها استعفا نداد، اما این فشارها محیطی را ایجاد کرد که دادستان‌های بعدی (از جمله کریم‌خان) می‌دانستند که هزینه «درست دیدن» یا «جسارت در برابر غرب» چه خواهد بود.

۳. الکسا کاپادوه-ندیا و پرونده‌های حساس: در سطوح پایین‌تر از دادستان (در سطح بازرسان و قضات)، موارد متعددی وجود دارد که پرونده‌های حساس به دلیل فشار سیاسی کشورهای عضو، دچار کندی یا توقف شدند. بسیاری از کارکنان دیوان در مواجهه با فشار کشورهای قدرتمند، ترجیح دادند از سازمان جدا شوند یا در پرونده‌های خاص، «تغییر اولویت» دهند.

تحلیل مقایسه‌ای: چرا مورد کریم‌خان متفاوت است؟

اگر موارد بالا را با پرونده کریم‌خان مقایسه کنیم، متوجه یک تغییر استراتژیک در نحوه حذف دادستان‌ها می‌شویم:

۱. از تحریم به حذف: در دوران بن‌سودا، آمریکا با «تحریم» سعی کرد او را بترساند یا بی‌اعتبار کند. اما در مورد کریم‌خان، چون او در لایه «حقوقی» پیروز شده بود (صدور حکم جلب نتانیاهاو)، فشار سیاسی به لایه «اداری و اخلاقی» منتقل شد (اتهامات شخصی و برکناری رسمی).

۲. استفاده از مکانیسم داخلی: در موارد قبلی، فشارها از «بیرون» دیوان (توسط دولت‌ها) اعمال می‌شد، اما در مورد کریم‌خان، قدرت‌ها از «مکانیسم‌های داخلی» خودِ دیوان (رای‌گیری دولت‌های عضو) برای حذفش استفاده کردند تا این اقدام را «قانونی» جلوه دهند.

نتیجه‌گیری تاریخی:

تاریخ ICC نشان می‌دهد که این دیوان هرگز یک نهاد کاملاً مستقل نبوده است. هرگاه دادستان‌ها سعی کرده‌اند «عدالت مطلق» را اجرا کنند، با سه موج فشار روبرو شده‌اند:

– موج اول: تهدید سیاسی و دیپلماتیک.
– موج دوم: تحریم‌های اقتصادی یا محدودیت‌های سفر.
– موج سوم: ترور شخصیت و حذف قانونی از طریق رای‌گیری مانند مورد کریم‌خان.

این روند نشان می‌دهد که دیوان کیفری بین‌المللی بیشتر از آنکه یک دادگاه باشد، میدان نبردی است که در آن «حقوق»

ابزاری برای «سیاست» است و هرگاه ترازوی عدالت به نفع مظلوم سنگین شود، قدرت‌ها برای به هم زدن این ترازو، هر ابزاری (حتی اتهامات اخلاقی) را به کار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری نهایی:

مقاومت حقوقی، تنها راه نجات کریم اسد احمدخان شاید از صندلی دادستانی کنار رفته باشد، اما میراث او، یعنی به رسمیت شناختن جنایات رژیم صهیونیستی در سطح بین‌المللی، دیگر قابل بازگشت نیست.

ما امروز با یک حقیقت تلخ روبرو هستیم، دیوان کیفری بین‌المللی تحت فشار آمریکا و متحدانش قرار دارد. اما راه حل، تسلیم شدن در برابر این فشارها نیست. برکناری کریم‌خان باید به عنوان یک زنگ خطر برای فعالان حقوق بشر در سراسر جهان باشد. اگر امروز اجازه دهیم پرونده نتانیاهاو با حذف دادستان بسته شود، در واقع تایید کرده‌ایم که «حقوق بشر» تنها یک شعار برای کنترل کشورهای جهان سوم است.

تنها راه، تقویت مقاومت حقوقی است. ما باید بپذیریم که میدان نبرد امروز، نه تنها در زمین، بلکه در دادگاه‌ها و متون حقوقی است. کریم‌خان قربانی شد، اما او نشان داد که حتی در سخت‌ترین شرایط، می‌توان به چشم جنایتکاران نگرست و نام آن‌ها را در لیست متهمان ثبت کرد. پرونده کریم‌خان بسته شد، اما پرونده عدالت برای فلسطین و تمام مظلومان جهان، اکنون بیش از هر زمان دیگری باز است. این پرونده نشان می‌دهد که «عدالت بین‌المللی» در تقابل با «منافع قدرت‌ها» قرار دارد. برکناری کریم‌خان شاید یک شکست تاکتیکی برای دیوان باشد، اما یک پیروزی استراتژیک در بیدار کردن وجدان جهانی است؛ چرا که ثابت کرد حتی قدرتمندترین‌ها نیز از «حکم جلب» می‌ترسند و برای فرار از آن، حاضرند ساختارهای قضایی جهان را تخریب نمایند.

در یک نگاه سریع، «کاغذ حکم جلب» هنوز اعتبار قانونی خود را دارد و نتانیاهاو همچنان در بسیاری از کشورهای عضو ICC یک «متهم» محسوب می‌شود. اما در واقعیتِ سیاست، برکناری کریم‌خان یک «ضربه ی مهلک» به روند اجرای این حکم است؛ زیرا بازوی اجرایی و اراده‌ای که این مسیر را پیش می‌برد، حذف شده است. اکنون نبرد اصلی بر سر این است که آیا دادستان جدید، راه کریم‌خان را ادامه می‌دهد یا پرونده را به نام «پیشبرد صلح» در بایگانی تاریخ مدفون می‌کند؟؟!!

است؛ زبانی که هم از مدعی حمایت می‌کند و هم از طرف مقابل در برابر ادعای اثبات‌نشده دفاع می‌نماید. به همین دلیل، مستندسازی تنها وظیفه خواهان نیست، بلکه بخشی از فرهنگ مسئولیت‌پذیری حقوقی است.

مشورت حقوقی پیش از تنظیم قرارداد، اخذ رسید در زمان پرداخت، نگهداری پیام‌ها و مکاتبات، درج دقیق تعهدات و دریافت نسخه‌ای از اسناد، نشانه بدبینی یا بی‌اعتمادی نیست. این رفتارها، جلوه‌ای از نظم، پیشگیری و احترام به قانون است. جامعه‌ای که شهروندان آن حقوق خود را مستند می‌کنند، کمتر به دادگاه نیاز پیدا می‌کند؛ زیرا بسیاری از اختلافات پیش از تولد، مهار می‌شوند.

اعتماد، سرمایه روابط انسانی است؛ اما سند، پشتوانه حمایت حقوقی از آن سرمایه است. هیچ نظام حقوقی سالمی مردم را به بی‌اعتمادی دعوت نمی‌کند، اما هیچ دادرسی منصفانه‌ای نیز نمی‌تواند صرف اعتماد گذشته را جایگزین دلیل امروز کند. در زندگی اجتماعی باید به انسان‌ها اعتماد کرد، اما در روابط حقوقی باید آثار اعتماد را قابل اثبات ساخت؛ زیرا دادگاه، اعتماد را انکار نمی‌کند، اما بر پایه دلیل رأی می‌دهد.

نکته حقوقی

اعتماد، آغاز رابطه است؛ اما سند، حافظ آن در روز اختلاف است. حق، زمانی در دادگاه شنیده می‌شود که بتواند خود را با دلیل ثابت کند.

حقوق به زبان زندگی (۴)

اعتماد، جای سند را نمی‌گیرد

عباس رشیدی عضو مرکز وکلای قوه قضائیه استان تهران

نظم حقوقی پیوند می‌زند. سند، دشمن اعتماد نیست؛ نگهبان اعتماد است. وقتی اشخاص توافق خود را روشن، مکتوب و قابل استناد می‌کنند، در حقیقت به رابطه خود احترام می‌گذارند و راه سوءبرداشت، فراموشی، انکار یا تفسیرهای متفاوت را می‌بندند. بسیاری از اختلافات، نه با خصومت، بلکه با ابهام آغاز می‌شوند.

در منطق دادرسی، قاضی نمی‌تواند تنها بر پایه احساس عدالت، رأی صادر کند. عدالت قضایی زمانی اعتبار می‌یابد که بر دلیل استوار باشد؛ زیرا رأی بدون دلیل، حتی اگر با نیت خیر صادر شود، امنیت حقوقی را تضعیف می‌کند. از همین رو، نظام حقوقی میان حقیقت واقعی و حقیقت قابل اثبات تفکیک می‌کند؛ چه بسا امری در واقع رخ داده باشد، اما چون اثبات نشده، نتواند مبنای حکم قرار گیرد.

این واقعیت برای مردم گاهی تلخ است، اما برای حقوق ضروری است. اگر بنا باشد هر ادعایی بدون دلیل پذیرفته شود، هیچ رابطه‌ای امنیت نخواهد داشت و هیچ شخصی از ادعاهای بی‌پشتوانه در امان نخواهد بود. دلیل، زبان مشترک عدالت

جامعه بدون اعتماد دوام نمی‌آورد؛ خانواده، تجارت، شراکت و بسیاری از روابط انسانی با اعتماد آغاز می‌شوند. اما هنگامی که اختلاف شکل می‌گیرد، آنچه در دادگاه معیار داوری قرار می‌گیرد، صرف اعتماد پیشین اشخاص نیست، بلکه دلیل و قابلیت اثبات ادعاست. دادگاه محل سنجش احساسات، خاطرات و نیت‌های ناگفته نیست؛ دادگاه جایی است که حق باید در قالب دلیل، سند، اقرار، شهادت یا قرائن معتبر قابل احراز باشد.

بسیاری از پرونده‌ها نه از بی‌اعتمادی، بلکه از اعتمادِ بی‌ضابطه متولد می‌شوند. پرداخت وجه بدون رسید، واگذاری مال بدون قرارداد، توافق شفاهی درباره معاملات مهم، شراکت خانوادگی بدون تعیین حدود مسئولیت و تعهد، همه در آغاز ساده و صمیمی به نظر می‌رسند؛ اما در زمان اختلاف، همین سادگی به دشوارترین مانع اثبات حق تبدیل می‌شود. در چنین لحظه‌ای، شخص درمی‌یابد که میان «حق داشتن» و «توان اثبات حق» فاصله‌ای جدی وجود دارد.

قانون، اعتماد را نفی نمی‌کند؛ بلکه آن را برای حمایت بهتر، به

نقش گمرک الکترونیک در کاهش فساد اداری با کاهش تعاملات انسانی و افزایش شفافیت



ریحانه رودبارانی
وکیل پایه یک دادگستری

نقش گمرک الکترونیک در کاهش فساد اداری گمرک الکترونیک با کاهش تعاملات انسانی و افزایش شفافیت، نقش کلیدی در کاهش فساد اداری ایفا می‌کند. با این حال، باید توجه داشت که فناوری به تنهایی راه حل قطعی نیست و ممکن است با چالش‌های جدیدی همراه باشد.

مکانیسم‌های کاهش فساد گمرک الکترونیک از طریق مکانیسم‌های مشخصی به مهار فساد کمک می‌کند: کاهش تعاملات انسانی: حذف فرآیندهای کاغذی و رویه‌های دستی، فرصت‌های اخاذی، رشوه‌خواری و توطئه بین مأموران و بازرگانان را به شدت کاهش می‌دهد. همانطور که یک مقام عراقی اشاره کرده است، این سیستم‌ها با "کاهش مداخله انسانی در عملیات ترخیص کالا، فرصت‌های فساد و رشوه را به حداقل می‌رسانند".

افزایش شفافیت و قابلیت رهگیری:

ثبت دیجیتال تمامی مراحل، فرآیندی شفاف و قابل پیگیری ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، سیستم UNI-PASS در کره با ایجاد یک "پنجره واحد" و اتصال شبکه کامپیوتری بین گمرک و سایر سازمان‌ها،

روزنه‌هایی در سیستم" داشته باشند. چالش‌های اجرایی و خرابکاری: حتی با وجود قوانین و سیستم‌های جدید، گاهی شاهد ناهماهنگی در اجرا هستیم.

برای نمونه، در نیجریه، با وجود استقرار سیستم پنجره واحد، هنوز گزارش‌هایی از ایست‌های بازرسی غیرقانونی در جاده‌های منتهی به بنادر و دریافت پرداخت‌های غیررسمی وجود دارد که کارایی سیستم را تضعیف می‌کند.

تهدیدات سایبری و دستکاری داده: خودکارسازی، خطرات جدیدی مانند دستکاری داده‌ها و حملات سایبری را به همراه دارد.

همانطور که در سند سازمان جهانی گمرک (WCO) آمده است، "مانند فرآیندهای کاغذی، یک خطر قابل توجه، دستکاری داده‌ها است که در آن اطلاعات نادرست یا جعلی می‌تواند وارد سیستم‌های دیجیتال گمرک شود".

مقاومت در برابر تغییر:

مأموران گمرک و فعالان اقتصادی ممکن است در برابر رویه‌ها و فناوری‌های جدید مقاومت کنند که خود مانعی بر سر راه اصلاحات است.

فرآیندها را ساده‌تر کرده و با امکان اعتبارسنجی متقابل اطلاعات، از فساد جلوگیری می‌کند. مدیریت هوشمند ریسک: سیستم‌های مبتنی بر داده می‌توانند اظهارنامه‌های مشکوک را برای بررسی دقیق‌تر هدف‌گذاری کنند. نمونه‌ای از این کارایی در پاکستان دیده شد که سیستم مدیریت ریسک توانست ۹۹.۲ درصد از اظهارنامه‌های دستکاری‌شده را شناسایی و از یک فساد مالی بزرگ جلوگیری کند. چالش‌ها و محدودیت‌ها با وجود مزایا، مسیر تحقق کامل این اهداف با موانعی همراه است:

فساد سیستماتیک و "مافیای گمرک":

در برخی کشورها، فساد به یک ساختار ریشه‌دار تبدیل شده است که حتی با حضور سیستم‌های الکترونیکی، به دنبال راه‌هایی برای نفوذ و سوءاستفاده است. در پاکستان، گزارش‌ها نشان می‌دهد که یک شبکه فساد گسترده با نفوذ در سطوح بالای گمرک و استفاده از سمت‌های کلیدی، سال‌ها به فعالیت خود ادامه داده است.

حتی در جایی که سیستم‌های دیجیتال مستقر هستند، ممکن است گروه‌های ذی‌نفع سعی در "پیدا کردن

تحولات نوین در داوری بین‌المللی

آیا آینده داوری بین‌المللی از تجربه CAS الهام می‌گیرد؟

عطیه محسنی جوزم وکیل پایه یک دادگستری

سرعت، تناسب و قابلیت مدیریت نیز برخوردار باشد. به همین دلیل، قواعد ۲۰۲۶ ICC ضمن تأکید بر رفتار برابر با طرفین، اعطای فرصت کافی برای ارائه دفاع و اداره کارآمد داوری، اختیارات گسترده‌ای برای مدیریت فرایند رسیدگی در اختیار هیأت داوری قرار داده‌اند. (Articles ۲۲, ۲۴ and ۲۵, Appen- dix IV, ICC Arbitration Rules ۲۰۲۶) با این حال، الگوبرداری از تجربه CAS نباید به معنای یکسان‌انگاری دو نظام باشد. اختلافات ورزشی، به دلیل ارتباط مستقیم با رقابت‌های ورزشی و محدودیت‌های زمانی، اقتضائات خاص خود را دارند.

در حالی که بسیاری از اختلافات تجاری بین‌المللی مستلزم بررسی‌های گسترده قراردادی، مالی و فنی هستند. از این‌رو، آنچه قابلیت انتقال دارد، نه قواعد اختصاصی CAS. بلکه فلسفه حاکم بر آیین دادرسی آن است. به نظر می‌رسد آینده داوری بین‌المللی بیش از آنکه در تدوین قواعد کاملاً جدید رقم بخورد، در همگرایی تدریجی تجربه‌های موفق نهادهای مختلف داوری شکل خواهد گرفت.

در این میان، تجربه CAS نشان می‌دهد که نوآوری زمانی ارزشمند است که بتواند میان سه مؤلفه بنیادین (کارآمدی، تضمین دادرسی منصفانه و اعتماد طرفین) تعادل برقرار کند. شاید به همین دلیل بتوان گفت که دادگاه داوری ورزش، صرفاً مرجع حل اختلافات ورزشی نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین آزمایشگاه‌های تحول آیین دادرسی در داوری بین‌المللی معاصر است.

از ارکان مدیریت رسیدگی شناخته می‌شود و هیأت داوری و طرفین مکلف به تلاش برای تحقق این اهداف هستند. (Articles ۲۲ and ۲۴, Appendix IV, ICC Arbitration Rules ۲۰۲۶) تحول دوم، تغییر نگرش به عنصر «زمان» است.

در اختلافات ورزشی، تأخیر در صدور رأی ممکن است موجب از دست رفتن یک فصل مسابقات، محرومیت از حضور در رقابت‌های بین‌المللی یا بی‌اثر شدن تصمیم داوری شود. همین ضرورت، CAS را به سمت توسعه رسیدگی‌های سریع سوق داده است. امروزه نیز گرایش به رسیدگی شتاب‌یافته، دیگر محدود به داوری ورزشی نیست. قواعد داوری ۲۰۲۶ ICC با توسعه مقررات Expedited Procedure، پیش‌بینی High- ly Expedited Arbitration Provisions و تقویت ابزارهای تسریع رسیدگی، نشان می‌دهد که سرعت رسیدگی به یکی از معیارهای رقابت میان نهادهای داوری تبدیل شده است؛ البته بدون خدشه به حقوق دفاعی طرفین و اصل استماع منصفانه. (Articles ۲۲ and ۳۰, Appendix VI, ICC Arbitration Rules ۲۰۲۶) از منظر تطبیقی، شاید مهم‌ترین نقطه همگرایی میان CAS و داوری تجاری، حرکت از «آیین دادرسی شکلی» به سوی «آیین دادرسی کارآمد» باشد.

این تحول به معنای کاهش تضمین‌های دادرسی نیست، بلکه بر این اندیشه استوار است که عدالت زمانی تحقق می‌یابد که رسیدگی، علاوه بر استقلال و بی‌طرفی، از

در ادبیات حقوق داوری، معمولاً دادگاه داوری ورزش (CAS) به‌عنوان مرجع اختصاصی حل‌وفصل اختلافات ورزشی شناخته می‌شود؛ اما این توصیف، امروز دیگر برای تبیین جایگاه واقعی آن کافی نیست.

تحولات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که CAS صرفاً یک نهاد تخصصی نیست، بلکه به عرصه‌ای برای آزمودن و توسعه برخی از نوآورانه‌ترین شیوه‌های آیین دادرسی تبدیل شده است؛ نوآوری‌هایی که به تدریج در داوری تجاری بین‌المللی نیز بازتاب یافته‌اند. از این منظر، پرسش اصلی دیگر مقایسه میان داوری ورزشی و داوری تجاری نیست، بلکه این است که آیا تجربه‌های آیین دادرسی در CAS، جهت‌گیری آینده داوری بین‌المللی را ترسیم می‌کنند؟ یکی از مهم‌ترین تحولات، تغییر در برداشت از نقش هیأت داوری است. در الگوی سنتی، داور عمدتاً نقش قاضی منفعل را ایفا می‌کرد؛ اما در رویه امروز، مدیریت فعال پرونده (Active Case Management) به یکی از شاخص‌های کارآمدی داوری تبدیل شده است.

در رسیدگی‌های CAS، تعیین جدول زمانی، محدود کردن موضوعات اختلاف، کنترل حجم لوائح و هدایت مؤثر فرایند رسیدگی، بخشی از وظایف طبیعی هیأت داوری تلقی می‌شود. همین رویکرد در قواعد داوری ۲۰۲۶ ICC نیز تقویت شده است؛ به‌گونه‌ای که برگزاری Case Management Conference، استفاده از Case Management Techniques و اداره سریع و مقرون‌به‌صرفه داوری